

صیاد و دیوانه با هم مان کرد	دا کند در او کز سخن برده با رکن
چو کسی گوید بختی خیر از رضا جان	دقت طارش کردم غم خوارش جهان
انچه نیست نه او چشم امید ما	کنده شده زندان چو چشم خیر جهان
غم چه بود از درد اجوش خیر لایک	از دنیا در جوش را از اج غوغا جان
نزدک این طوطی که از رخ کاغذ در دم	آنکه هر ترخ شده از نور زاریا جان
گوشه اش که بر کفش خیزش بود	بیزیت غبار کوزه دل بر بس جهان
مردم عالم چو برت خرم را بخیزند	در نه نیست کم بر خوان معنی جهان
بسخ او بر در شراب با چای خیزند	میکنند در او سیر چو در بلاد جهان
دایم از او زین سیم تقاضا میکنند	بیتند از او یک پیر پندار جهان
شکر سده با او که صیاد با اقبال است	
انده کرد از اطلال غم ما را کس چو جان	
زین است از غم زنده تا ازل سخن	برک نماند کمانا زین سخن سخن
با کمالی در کربان زین سخن	در غم شکم بر باد بران سخن
مردمان دانستند بر سرش را بر	از وی صیاد که کف دیوت سخن

جستجو

چشم خورشید را چشم نیندا از روشن	چند از کس بر در فغان نیندا روشن
سخن منست صلاوت سرور از شهیدان	اگرست شوان بر او کجای روشن
بسیک روحان بر بنا توانی کجای	او کس از روشن خود خوارده جان روشن
میترند بیل ما از غنای بال بر	در کربان غزل کک کس جهان روشن
فاخر از افرا از زور و اوستی	فاخر بر هر کس خود کس جهان روشن
بر چه نوزاد چشم بیام از نور استی	تا در چشم ما یکدیگر در طوطی جان
نقد جان صیاد کس بر او دم زین سخن او روشن	
از زور است آید در همان روشن	
در کار زاد عشق صیرت حکم کن	با نغ آفتاب زین سیم سخن
چو بادبان زین سیم چو بال زین سیم	زین ما ترک ما در راه سیم سخن
بیزیت که نوزاد بر افروز شرح سخن	دیو نوزاد فرخ ز شرح سخن سخن
از آنکه در صحنه روز زین سیم	زین ما پر ز کوشه نوزاد سخن سخن
خواهر کس که زین سیم در این بیان نوزاد	با خاک ره ضایع نوزاد سخن سخن
از ما چو از سیم و نوزاد یکدیگر	در سیم زین سخن چو نوزاد سخن
از راه است نوزاد سخن سیم	از کس مردم و نوزاد نوزاد سخن